

در اندرونی اهل قلم (۱)

ترجمه پر تو شریعتمداری

پل ترو و وی. اس. ناپیول

آشنایی ناپیول با ترو (Paul Theroux) به سال ۱۹۶۶ در اوگاندا باز می‌گردد. او از ترو مسن‌تر بود و دوستی آنها شکل دوستی معلم و شاگرد به خود گرفت. این ارتباط تا اواخر دهه ۱۹۹۰ به گرمی ادامه داشت تا اینکه یک‌باره میانه‌شان شکراب شد و ادبیات معاصر یکی از قهرهای پر آب و تاب تاریخ را به خود دید. دلایل این کدورت کاملاً روشن نیست اما تصور می‌شود ترو که از نظر ادبی سخت تحت تأثیر ناپیول رمان‌نویس و برنده نوبل ادبیات قرار داشت، وقتی دید دوست نویسنده‌اش با همسر دوم او رابطه گرمی برقرار کرده، احساس کرد به حاشیه رانده شده است. البته ناپیول مدعی است که دوستی آنها هیچ وقت چندان عمیق نبوده و خود او بیشتر چندبار تلاش کرده بود به آن پایان بدهد. دشمنی دو نویسنده وقتی بالا گرفت که ترو ماجرای دوستی‌شان را در قالب اثری گزنده به نام *سایه آقای ویدیا* به قلم آورد. در این کتاب خاطرات، ناپیول به صورت مردی متکبر، بی‌نزاکت و نژادپرست مجسم شده است که «زبانی هتاک» و «دهانی هرزه‌گو» دارد و عرب‌ها را «آقا بَرزَنگی» و افریقایی‌ها را «مردان تیر و کمان» می‌نامد. ترو با پس گرفتن ستایش‌های قبلی‌اش از آثار ناپیول، برخی از کتابهای او را «غیرقابل خواندن و احمقانه» توصیف کرد. ناپیول این حمله را نادیده گرفت و کتاب ترو را ناخوانده گذاشت.

گابریل گارسیا مارکز و ماریو بارگاس یوسا

دشمنی این دو نویسنده نامدار آمریکای لاتین، کینه‌توزانه‌ترین و رسواترین خصومت ادبی نیم قرن اخیر بوده است. هیچ کس بدرستی نمی‌داند ماریو بارگاس یوسای پرویی به چه دلیل در سال ۱۹۷۶ در سینمایی در مکزیکوسیتی، مشتی حواله چشم گابریل گارسیا مارکز کلمبایی کرد. شاید اختلاف نظرهای سیاسی آنها در بروز این منازعه نقش داشته است. آخر عقاید سیاسی یوسا در قطب مخالف گرایشهای سیاسی مارکز جای می‌گیرد. با این حال عکاسی که از دوستان مارکز است و دو روز بعد از حادثه سینما عکسهایی از چشم کیود شده مارکز گرفته، مدعی است که عامل نزاع دو نویسنده همسر یوسا بوده است. زیرا همسر یوسا پی برده بود که شوهرش با زنی دیگر ارتباط دارد و مارکز هم ظاهراً به او توصیه کرده بود از یوسا طلاق بگیرد. دو نویسنده که تا پیش از آن برخورد، دوستانی صمیمی بودند از آن هنگام تاکنون با یکدیگر هم‌کلام نشده‌اند. البته در سال ۲۰۰۷ نشانه‌ای از آشتی دیده شد و آن هنگامی بود که یوسا به مناسبت چهلیمین سال انتشار *صدسال تنهایی*، بر ویراست جدید کتاب مقدمه نوشت.

این گفتار برگرفته از خواندنیهایی درباره دنیای پشت پرده کتابها و آفرینندگان آنهاست که نشریه *ابزرور بریتانیا*، در یکی از ضمیمه‌های هفتگی خود در سال گذشته میلادی درج کرده بود.

عناوین ادبی

الکساندر پوپ و کولی سیبر

بعضی معتقدند الکساندر پوپ، شاعر پرآوازه انگلستان در قرن هجدهم، آن قدر که از تاختن به همکاران ادبی خود لذت می‌برد، از سرودن شعر به وجد نمی‌آمد. البته او این دو فعالیت را با هم توأم می‌کرد و در اشعارش دشمنان خود را به باد حمله می‌گرفت. پوپ آدمی مریض‌احوال، ریزنقش و مردم‌گریز بود و چنان‌که از شعرهایش بر می‌آید، ۶۳ دشمن «اصلی» داشت اما هیچ کدام آنها به اندازه کولی سیبر بینوا، آماج حملات تند و تیز او قرار نمی‌گرفت. سیبر نمایشنامه‌نویس و مدیر گروه بازیگران تئاتر بود و به نحوی توانسته بود به مقام ملک‌الشعرایی ارتقا یابد. پوپ در معروفترین اثر طنزش با نام *The Dunciad* سیبر را «پادشاه کودنها» لقب داد و او را دارای «مغزی از گاه و دلی از سرب» دانست. سیبر در واکنش به این تهمت‌ها داستانی نوشت و در آن مدعی شد شاهد به «روسپی‌خانه» رفتن شاعر بزرگ انگلیس بوده و خردی اندام پوپ را به سُخره گرفت.

نورمن میلر و گور ویدال

در میان شخصیت‌های ادبی هم نسل نورمن میلر، کمتر کسی را می‌توان یافت که از حملات لفظی و قلمی او برکنار مانده باشد. او در مقاله‌ای که سال ۱۹۵۹ با نام «ارزیابی‌ها: حواشی کوتاه و گران‌بر استعدادهای موجود» نوشت، از جمله جی. دی. سالینجر (نویسنده رمان *ناطوردشت*) را به باد حمله گرفت و او را «بزرگترین مغز متفکری که در کلاس پیش دبستانی باقی مانده» دانست. میلر در این مقاله از جک کرواک (نویسنده، نقاش و شاعر آمریکایی) هم انتقاد کرد و او را «به اندازه یک روسپی گران‌قیمت، متظاهر» خواند. یکی از معروفترین نزاعهای ادبی او در یک برنامه تلویزیونی زنده اتفاق افتاد و آن وقتی بود که او در میزگردی با میزبانی و اجرای دیک کاوت، رو به روی مهمان دیگر برنامه، گور ویدال قرار گرفت. میلر که به هنگام حضور در برنامه چندان هوشیار نبود (و کمی تحت تأثیر الکل قرار داشت) از دست دادن با ویدال خودداری کرد و گفت نوشته‌های او «همان قدر جالب است که محتویات شکم یک گاو اندیشه‌مند». هفت سال بعد از این ماجرا هم او مشتکی نثار ویدال کرد و رقیب ادبی میلر در حالی که به زمین افتاده بود با حاضر جوابی گفت: «باز هم نورمن میلر واژه کم آورد».

مارتین ایمیس و جولیان بارنس

زمانی که مارتین ایمیس برای نوشتن رمان *اطلاعات* در سال ۱۹۹۵ پانصد هزار پوند پیش‌پرداخت گرفت، این لقمه دلچسب را نه از طریق دوست دیرین و مدیر برنامه‌هایش، پت کاوانک که از ۲۲ سال پیش با ایمیس کار می‌کرد بلکه به کمک یک کارگزار آمریکایی به نام اندرو وایلی که تشنه به تور انداختن مشتریهای بزرگ بود به دست آورد. بدیهی است این موضوع کاوانک را خشنود نکرد و حتی خشم شوهر نویسنده او، یعنی جولیان بارنس را هم برانگیخت. بارنس که از دوستان دیرین ایمیس بود نامه‌ای برای وی نوشت و در آن آرزو کرد همان موقعیتی که نصیب دیگر مشتریهای وایلی از جمله سلمان رشدی و بروس چتوین شده بود، نصیب او هم بشود. (در آن هنگام سلمان رشدی از بیم فتوای قتلش در خفا زندگی می‌کرد و چتوین بر اثر ابتلا به ایدز درگذشته بود.)

هنر لاف زدنهای ادبی!

چگونه درباره کتابهایی که نخوانده‌ایم سخن بگوییم؟

معمولاً اعتبار و منزلت یک رمان اصیل و کلاسیک آن قدر زیاد است که خواننده با این امید صفحه به صفحه و فصل به فصل آن را به پایان می‌برد که می‌پندارد با اتمام رمان به مرتبه‌ای بالاتر در فرهیختگی خواهد رسید. با این همه، خواندن هر رمان کلاسیکی کار آسانی نیست و همه دوستداران ادبیات راغب نیستند مرتاضانه، رنج خواندن بعضی از پیچیده‌ترین آثار مارسل پروست و جیمز جویس را بر خود هموار کنند و شاید هم حق با آنها باشد. در چنین شرایطی، اگر کسی در یک جمع روشنفکرانه یا محفل ادبی، ناگزیر به اظهار نظر درباره چنین آثار دشواری بشود، یک تکان عالمانه سر و ادای یک «هوم» کشیده و با تانی بیش از هر اظهار نظر فاضلانیه مخاطبان سطح بالا را متقاعد خواهد کرد که شما سیر تا پیاپی کتاب مورد بحث را می‌دانید.

عنوان یکی از پرفروشترین کتابهای سال گذشته که پی‌یر بایارد نویسنده آن بوده است، همان پرسشی است که در آغاز این نوشته آمد: «چگونه درباره کتابهایی که نخوانده‌ایم سخن بگوییم؟» نویسنده این اثر رعایت چند اصل را برای مهارت یافتن در هنر دیرین لاف زنی ادبی لازم می‌داند: نخست اینکه نباید از مسکوت گذاشتن حقیقت چندان شرمسار باشیم، بلکه باید برای خلاقیتی که در حفظ ظاهر لازم است ارزش قائل باشیم. باید این را در ذهن داشته باشیم که حتی اگر رنج خواندن متون دشوار و سنگین ادبی را هم بر خود هموار کنیم و برای این مهم وقت صرف کنیم، بیشتر این خواننده‌ها دیر یا زود از حافظه محو می‌شود. به گفته بایارد مهم این است که شرایط و قراین فرهنگی آثار ادبی بزرگ را بشناسیم. به عنوان مثال، او در مورد کتاب *یولیسس* جیمز جویس می‌گوید همین قدر که بدانیم یکی از آثار بزرگ دوران مدرنیسم است که در قالب «جریان سیال ذهن» نوشته شده و اقتباسی آزاد از *اودیسه* هومر بوده است... بسیار مهمتر از آن است که کوشیده باشیم خود اثر را بخوانیم!

پرکارترین نویسندگان تاریخ

ریوکی اینو (متولد ۱۹۴۶) با ۱۰۷۵ اثر

این نویسنده برزیلی خالق کتابهایی در قطع جیبی است و کم و بیش در همه ژانرهای ادبی آثاری به وجود آورده که با تحسین روبه‌رو شده‌اند. سرعت کار او گاه در حد نگارش سه کتاب در روز بوده است.

مری فاکنر (۱۹۰۳-۷۳) با ۹۰۴ اثر

نویسنده رمانهای عاشقانه از کشور افریقای جنوبی که دیروزی وجود ندارد و باد هوس از جمله آثار او هستند.

لارن پین (متولد ۱۹۱۶) با بیش از ۸۵۰ اثر

رمان‌نویس آمریکایی با ۷۰ اسم مستعار و نویسنده وسترنهایی چون *مردی از ولز فارگو*.

باربارا کارتلند (۲۰۰۰-۱۹۰۲) با ۷۲۳ اثر

رمان‌نویس انگلیسی و خالق رمانهای عاشقانه. خانم کارتلند گاه در طول یک سال بیش از ۲۰ رمان می‌نوشته است.

پرنیتیس اینگراهام (۱۹۰۴-۱۸۴۳) با بیش از ۶۰۰ عنوان کتاب

نویسنده آمریکایی که یک شبه رمانی مشتمل بر ۳۵ هزار واژه می‌نوشت و ۲۰۰ کتاب درباره بوفالو بیل، شومن هموطن خود نوشت.

انید بلایتون (۱۹۶۸-۱۸۹۷) با ۶۰۰ عنوان کتاب

این نویسنده انگلیسی خالق داستانهایی ماندگار برای کودکان و آفریننده شخصیتی محبوب به نام نادى بوده است.

جان کریسی (۷۳-۱۹۰۸) با ۵۶۴ عنوان کتاب

نویسنده انگلیسی و خالق داستانهای جنایی.

جلال‌الدین سیوطی (۱۵۰۵-۱۴۴۵) با ۵۶۱ عنوان کتاب

این دانشنامه‌نویس و دانشمند مصری اصالتاً ایرانی بوده و خاندانش ابتدا در بغداد و سپس در مصر می‌زیسته‌اند. به «ابن‌الکتاب» شهرت داشته و آثار متعددی درباره قرآن، زبان، لغت، تاریخ و ادبیات نوشته است.

اورسولا بلوم (۱۹۸۴-۱۸۹۲) با بیش از ۵۲۰ اثر

نویسنده پرخواننده انگلیسی که اولین کتابش را در هفت سالگی نوشت.

ژرژ سیمون (۱۹۰۳-۸۹) با بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب

جنایی‌نویس بلژیکی و خالق مجموعه داستانهای معروف «بازرس مگره». این نویسنده با ۱۷ نام مستعار کتاب می‌نوشته است.